



امر معقول، جاودان و احساس زودگذر است

غلامحسین ابراهیمی دینانی گفت: آنچه انسان را خرسند باطنی می‌کند، جاودانگی است. انسان جاودانه‌طلب است و به کمتر از جاودانگی رضایت نمی‌دهد. امر معقول، جاودان است ولی احساس زودگذر است.

غلامحسین ابراهیمی دینانی گفت: آنچه انسان را خرسند باطنی می‌کند، جاودانگی است. انسان جاودانه‌طلب است و به کمتر از جاودانگی رضایت نمی‌دهد. امر معقول، جاودان است ولی احساس زودگذر است.

به گزارش خبرنگار مهر، شب گذشته، ۲۲ بهمن ماه دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، عضو انجمن حکمت و فلسفه ایران و چهره ماندگار فلسفه در برنامه معرفت؛ که از شبکه چهار سیما پخش می‌شود، گفت: بعضی‌ها فکر می‌کنند با بیان و کلمات خوب، تحریک احساسات، خوش‌بینی و خوش‌حالی؛ می‌توانند احساسات را تحریک کنند، ولی آیا تحریک احساسات و مردم را سرگرم احساسات کردن، مطلوب است یا قانع کردن عقل؟ احساسات انسان باید ارضا شود یا عقلش باید ارضا شود؟ دنیای امروز بیشتر روی احساسات کار می‌کند، تحریک احساسات می‌کند، با انواع هنرهایی که به کار می‌برد، احساسات را تحریک می‌کند و هیجان ایجاد می‌کند. آیا این خوب است یا قانع کردن عقل خوب است؟ ما باید بیشتر به برهان، تفکر و تعقل روی بیاوریم و عقل را قانع کنیم.

وی ادامه داد: انسان همیشه برتری می‌خواهد، انسان، بهتر را می‌خواهد. مسأله آرمان‌شهر همیشه در زمان افلاطون و پیش از افلاطون مطرح بود. به قول فارابی، «مدینه فاضله» یا «آرمان‌شهر»؛ یا اوتوپیا؛ یعنی بهترین جامعه و شهر ممکن یعنی جامعه‌ی «آرمان‌شهر»؛ ای داشته باشیم که هیچ نقصی نداشته باشد. بشر از اول آرمان‌شهر را آرزو داشته است. افلاطون هم این را می‌خواست و فارابی ما هم درباره آن کتاب نوشته است. انسان چون همیشه بهتر را می‌خواهد، به همین دلیل همیشه به وضع موجود اعتراض دارد. همیشه انسان‌هایی هستند که به وضع موجود اعتراض دارند. این را نادیده نباید گرفت. اعتراض به وضع موجود، معنی‌اش این است که من آرمان‌شهر می‌خواهم. همه معترضین در همه جای جهان و در طول تاریخ، به وضع موجود اعتراض می‌کنند و آرمان‌شهر می‌خواهند. آرمان‌شهر وقتی تحقق پیدا می‌کند که عقل انسان قانع شود. نمی‌گویم احساسات نباید ارضا شود، ولی احساسات زودگذر است. امر معقول، جاودان است ولی احساس زودگذر است. احساس است که امروز ارضا شد، فردا یک احساس دیگری پیدا می‌شود؛ از همین جهت که خیلی مسائل مطرح می‌شود. انسان جاودانگی می‌خواهد. امر زودگذر که نمی‌آید، می‌آید و زود می‌گذرد. آنچه انسان را خرسند باطنی می‌کند، جاودانگی است. انسان جاودانه‌طلب است و به کمتر از جاودانگی رضایت نمی‌دهد. همه عالم را به او بدهند، ولی وقتی بفهمد که جاودانه نیست و زودگذر است، راضی نمی‌شود و می‌گوید «جاودانگی را به من بدهید»؛ عمر که از دست می‌رود.

چهره ماندگار فلسفه در ادامه گفت: اگر انسان فقط سرگرم محسوسات شود، آفت است. هر چیزی در این عالم در جایگاه خودش مطلوب است؛ حتی محسوس در مرحله محسوس بودن، مطلوب است. ما نباید محسوسات را نادیده بگیریم. محسوس، محسوس است، موهوم، موهوم است، فلسفه، فلسفه است، شعر، شعر است؛ هر کدام جای خودش را دارد. اما اگر جایگاه آنها را هم نشناسیم و همه چیز را فدای ظاهر کنیم، یعنی باطن را فدای ظاهر کنیم، این خسران است. ظاهر جایگاه خودش را دارد، باطن هم جایگاه خودش. مثلاً فلسفه و شعر. کسی که فیلسوف است، نباید شعر را نادیده بگیرد، شعر هم جایگاه خودش را دارد. کسی که شاعر است نباید تعقل و فلسفه را نادیده بگیرد؛ هر کدام جایگاه خودش را دارد. کسی که در عالم محسوس کار می‌کند، آن هم نباید چیزهای دیگر را نادیده بگیرد.

دینانی تصریح کرد: عالم جدید کارهای مهمی دارد می‌کند و کرده است، ولی یک مسئله است که کمتر به آن توجه شده است. علم جدید با شتاب سرسام‌آمیز؛ آور پیش می‌رود و خوب هم پیش می‌رود؛ یک بیان بیشتر ندارد، از چگونگی موجودات عالم سخن نمی‌گوید. علم می‌گوید من چگونه ساخته‌ام، همیشه زبان علم، چگونگی است، چگونه درست شد، چگونه ساخته شد، چگونه خراب شد و چگونه آباد شد؟ اما فلسفه چه می‌گوید. فلسفه چگونه را قبول دارد ولی از چیستی سؤال می‌کند. چرا و چیست. چیستی غیر از چرایی است، چیستی، چیست؟ هویتش، واقعیتش، وجودش و باطنش چیست؟ چگونه عمل می‌کند. ما

اگر این دو را با هم توأمان داشته باشیم، مشکلی نداریم؛ چیست و چگونه. امروز ما بیشتر از چگونگی سخن می‌گوییم و به چیستی کمتر می‌پردازیم. بعضی‌ها می‌گویند ما به چیستی نمی‌توانیم برسیم، ولی اگر نمی‌رسیم یا یک‌زمن؛ جایی نرسیده‌ایم، باید لغت را از فرهنگ بشری حذف کنیم؟ پس چیستی و چگونگی را باید نگاه داریم. چیستی کار فیلسوف است، چگونگی کار علم است؛ هر دو را باید نگاه داریم. فیلسوف باید بگوید چیست، عالم باید بگوید چگونه است. علما کار خودشان را می‌کنند، فلاسفه هم از چیستی صحبت می‌کنند، اما اگر با هم همکاری کنند، بهتر است.

این استاد دانشگاه درباره فلسفه نور و وجود گفت: بحث دراز دامن نور و وجود. در فلسفه اشراقی جهان اسلام، سهرودی قهرمان این میدان است و فلسفه نوری دارد و قائل به اصالت نور است. با وجود خیلی سر و سِرّی ندارد. بعضی‌ها اشتباه کرده‌اند، حتی کسانی که اهل فلسفه هستند و می‌گویند چون سهروردی، وجود را امر اعتباری می‌داند، به اصالت وجود باور ندارد، چون وجود را امر اعتباری می‌داند. آنها اشتباه کرده‌اند که او قائل به اصالت ماهیت است، در حالی که این‌طور نیست. درست است که وجود را اصیل نمی‌داند و اعتباری می‌داند ولی معنی‌اش این نیست که به اصالت ماهیت قائل است. می‌گوید وجود، اعتباری است، نور اصل است. شیخ اشراق در همه آثارش این نکته را به صراحت گفته و کمتر به آن توجه شده است. قبل از شیخ اشراق، ابن‌سینا که به اشتباه می‌گویند رئیس مشایی است در حالی که مشایی نیست، یک اشراقی تمام‌عیار است. در تفسیر آیه مبارکه نور، این آیه را به زیبایی تفسیر کرده است و می‌داند که نور خیلی مهم است ولی به دلایلی ترجیح داده است که به جای نور، از وجود سخن بگوید. بعدها هم ملاصدرا می‌گوید نزاعی که بین نور و وجود است، لفظی است. آیا نور اصیل است، یا وجود اصیل است؟ خود وجود هم نور است، نور هم وجود است.

وی تصریح کرد: با همین تعریف که گفتیم، نور چیزی است که به ذات است و ظاهرکننده؛ غیر است. وجود هم همین‌طور است، به ذات، ظاهر و غیر را ظاهر می‌کند. ما اشیایی که می‌بینیم موجود می‌بینیم یا وجود؟ خود وجود به ذات ظاهر است. چرا موجود را می‌بینیم، چون وجود ظاهر است. ما موجود را نمی‌بینیم، موجودات را می‌بینیم. اما موجودات را در پرتوی وجود می‌بینیم یا در پرتو عدم؟ پس وجود به ذات ظاهر است، موجودات، پرتوی وجود ظاهرند. همانطور که اشیاء منور هستند در پرتو نور؛ این یک نکته‌ای است که کمتر به آن توجه شده است.

دینانی در پایان خاطرنشان کرد: بعضی‌ها فکر می‌کنند که اندیشه و فکر، محصول تاریخ است. فکر می‌کنند تاریخ، فکر را می‌زاید. فکر و اندیشه، محصول تاریخ است، اما این کاملاً اشتباه است؛ فکر و اندیشه محصول تاریخ نیست، اما در تاریخ به ظهور می‌رسد. بین این دو عبارت خیلی فرق است. فکر و اندیشه در تاریخ به ظهور می‌رسد. اگر همین نکته را توجه کنیم، فکر و اندیشه از جهان غیب می‌آید اما در تاریخ به ظهور می‌رسد و شرایط تاریخی هم متفاوت است. هر فکری در یک مرحله از تاریخ به ظهور می‌رسد ولی تاریخ، فکر ایجاد نمی‌کند، فکر، تاریخ می‌آفریند. بنابراین فکر و اندیشه به جای اینکه بگوییم محصول تاریخ است، باید بگوییم در تاریخ به ظهور می‌رسد و تفاوت زیادی است بین این دو عبارت که فکر را محصول تاریخ بدانیم یا بگوییم در تاریخ به ظهور می‌رسد. ما اگر بگوییم که فکر محصول تاریخ است، اسیر تاریخ هستیم. حالا ما باید اسیر تاریخ باشیم یا تاریخ را هدایت کنیم؟ اگر فکر ما، محصول تاریخی است، ما هم تاریخی هستیم، اگر ما محصول تاریخ باشیم، غیر از تاریخ از ما چه کاری ساخته است؟ در اسارت تاریخ باقی می‌مانیم؛ حالا ما باید اسیر تاریخ باشیم یا باید تاریخ را هدایت و مدیریت کنیم؟ نباید ما اسیر تاریخ باشیم.